

تجربه ملال

از بصیرت‌های فلسفه شوپنهاور، به رسمیت شناختن «تجربه ملال» در زندگی روزمره و چگونگی مواجهه با این امر و احیاناً فائق آمدن بر آن است. عموم انسان‌ها خواسته‌ها و آرمان‌هایی در زندگی دارند، برای رسیدن بدان‌ها تلاش می‌کنند، پس از فراچنگ آوردن و لذت بردن از آن، به فاصله اندکی ملال و دلزدگی را تجربه می‌کنند. از این‌رو، پس از چندی، به سروقت خواسته بعدی می‌روند، پس از چندی، لذت و تجربه ملال دیگری را از سر می‌گذرانند و بر همین سیاق روزگار را سپری می‌کنند: «و ما همچنان دوره میکنیم، شب را و روز را، هنوز را». کی‌یر که گارد در «Either/ Or»، در بحث از مراحل سه‌گانه، از مرحله زیبایی‌شناختی نام می‌برد. در این مرحله، فرد هم خود را واحد می‌کند و جدّ و جهد بسیار می‌ورزد تا از طریق ثروت، قدرت، شهرت، معرفت... لذات عیدیه‌ای را نصیب برد؛ لذاتی که به تعبیر جان استوارت میل اعمّ از لذات دانی و لذات عالی است. به روایت کی‌یر که گارد، تکراری بودن و ملالت‌زا بودن، از مقومات لذاتی است که انسان‌ها در این مرحله تجربه می‌کنند... اخیراً فیلم «بای سیکل ران» محسن مخملباف را مجدداً دیدم. می‌توان چنین انگاشت که مسیر تکراری و بسته‌ای را که نسیم دوچرخه‌سوار در یک هفته مدام رکاب می‌زند، نمادی از تکراری است که در زندگی روزمره زندگی عموم انسان‌ها موج می‌زند و می‌تواند با ملال عجین شود و ممزوج گردد...

راهکار شوپنهاور برای شکستن این دور و فائق آمدن بر این تجربه ملال‌انگیز عبارتست از شادی و طماینه درونی را تجربه کردن؛ شادی‌ای که به‌سان چشمه‌ای از درون فرد می‌جوشد و سر برمی‌ورد. شوپنهاور جهت ایضاح مراد خود، «گل سرخ» را مثال می‌زند، گل سرخی که برای خود می‌شکفد، نه برای دیده شدن و به حساب آمدن و تمجید شدن، بلکه، نفس شکفتن و شکوفا شدن (flourishing) آنرا خرسند می‌کند و خرسندی و طماینه درونی را بدو می‌بخشد.

سپهری هم که در شعر «ورق روشن وقت»، در دفتر «حجم سبز» می‌گوید: «پشت شیشه تا بخواهی شب / در اتاق من طیننی بود از برخورد انگشتان من با اوج / در اتاق من صدای کاهش مقیاس می‌آید / لحظه‌های کوچک من تا ستاره فکر می‌کردند...»، از تقابل میان احوال درونی و احوال بیرونی سراغ می‌گیرد و زندگی انفسی پیشه کردن و رصد کردن احوال درون و نظاره کردن تلاطم‌ها و زیر و زبرهای وجودی را قوام‌بخش طماینه و آرامش می‌انگارد، آرامش و ابتهاجی که از جنس طراوت و تازگی است و تشویش‌زدا؛ طماینه‌ای که می‌تواند تجربه ملال روزمره را حداقلی کند و به محاق برد... .